روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۳۷-۸۸۹۸۶۸۲۹ نمابر: ۸۸۹۸۶۸۴۸ تلفن آگهی‌ها: ۲۲-۸۸۹۸۶۸۲۰
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۲:۱۱ اذان مغرب ۱۷:۲۷ اذان صبح فردا ۵:۴۶ طلوع آفتاب ۷:۱۵

روزنامه شرق

دوشنبه ● ۱۸ دی ۱۳۹۱ ● ۲۴ صفر ۱۴۳۴ ● ۷ ژانویه ۲۰۱۳ ● سال دهم ● شماره ۱۶۴۲ ● ۱۶صفحه

رونمایی «هیچ» تناولی در موزه کتابخانه سلطنتی نیاوران

ایسنا: اثر حجمی «پرویز تناولی» با عنوان «هیچ» در موزه کتابخانه سلطنتی مجموعه فرهنگی تاریخی نیاوران در معرض نمایش قرار گرفت. «هیچ» تناولی که حاصل بیش از چهار دهه تجربه و اندیشه این هنرمند معاصر است، یکی از معروف‌ترین و محبوب‌ترین مجموعه مجسمه‌های او در میان ساخته‌هایش به شمار می‌رود که یک نمونه از آن با جنس برنز این روزها در موزه کتابخانه سلطنتی نیاوران جلوه نمایی می کند. پرویز تناولی مجسمه‌ساز، نقاش، پژوهشگر و مجموعه‌دار ایرانی است که سوم فروردین ۱۳۱۶ در تهران متولد شد. او همچنین کارشناس فرش‌ها و بافته‌های عشایری است.

سپهر

سیاهرنگ

شهاب‌الدین طباطبایی

● سگ آنقدر سیاه بود که می‌شد اسمش را سیاه گذاشت، آنقدر که نه کسی اعتراض کند یا ایراد بگیرد که حالا چرا سیاه؟ مرد آنقدر دلش برای پرتو تنگ شده بود که اصلا حواسش به این چیزها نبود. سیاه که جلو آمد و پارس کرد، او چند قدمی عقب‌عقب رفت، «اگر بفهمه که ازش می‌ترسی بدتر می کند، هم جلوتر میاد، هم صداش را بلندتر می کند»، سعید قلاده سگ را بست و زنجیر را محکم توی دستش گرفت. مردچیزی زیر لب زمزمه می کرد. هر دو خندیدند، آنقدر آرام که سیاه متوجه نشد، آرام‌آرام قدم برمی‌داشتند، بالای تپه که رسیدند، خورشید آنقدر بی‌سروصدا غروب کرده بود که هیچ‌کدام باور نمی‌کردند هوا تاریک شده. سیاه، گوش تیز کرد، صدای زوزه‌ها نزدیک‌تر می‌شد.

***

سعید چند روز قبل هم گرگ‌ها را دیده بود که از راه کناره بالا می‌رفتند، مسیرشان می‌رسید به گله‌ای که سعید و فرزاد کنار معدن بالا دیده بودند، با فرزاد نشسته بودند روی صندلی‌های سفت و سرد جیپ قرمز و از راه کناره تپه پایین می‌رفتند، سعید گرگ‌ها را دیده بود، شنیده بود گرگ‌ها تا غروب به گله نمی‌زنند با کسی هم کاری ندارند. فرزاد بی‌وقفه از برنامه‌های عروسی و نامه‌هایی که برای نامزدش نوشته حرف می‌زد؛ آنقدر بی‌وقفه که گرگ‌ها را ندیده بود، اگر دیده بود شاید کاری می‌کردند. فرزاد از آن روز که گرگ‌ها گله‌شان را و صورت برادرش را دریده بودند می‌دانست که روز و شب برایشان فرقی نمی‌کند، فقط روزها قیافه معقول و مهربان و آرامی به خودشان می‌گیرند، آنقدر آرام و مهربان که هنوز بعضی‌ها می‌گویند گرگ‌ها تا غروب به گله نمی‌زنند. فرزاد بی‌وقفه از عروسی می‌گفت و سعید نگاهش به گرگ‌ها بود. مطمئن بود که کاری به گله ندارند. آنقدر مطمئن که چیزی به فرزاد نگفت، اگر گفته بود شاید کاری می‌کردند.

***

سعید و مرد خیره نگاه می‌کردند، سیاه هم نگاه می‌کرد، قیافه گرگ‌ها ترسناک‌تر شده بود؛ آنقدر که سیاه هم ترسید. آنقدر که سیاه تصمیمش را گرفت، زوزه‌های سیاه هم حالا شبیه گرگ‌ها شده بود. هوا تاریک‌تاریک شده‌بود، آنقدر که معلوم نبود سیاه کدام یکی را می‌درد.

بیهقی

زمستان کارش را ساخت

داریوش معمار

● «شسته‌ای که یک مرتبه می‌ریزند و می‌روند توی اتاق‌خواب زنت و توی قوطی پودرش دنبال گلوله می‌گردند. اینم شد زندگی؟» این جملات شرح حال آخرین سال‌های زندگی کسی از زبان «جلال آل‌احمد» در روزهای پس از کودتای ۲۸مرداد سال ۱۳۳۲ است، که در زمان حیاتش آنچنان که شایسته بود قدر او در نظر شاگردانش (ازآن جمله فریدون توللی، خانلری و بسیاری دیگر) شناخته نشد، همچنین در نظر مطبوعات زمانه وی نوآوری‌هایش قدر منزلت جدی نیافت، حساب نظر منتقدان طاق و جفتش نیز در قدردانی از نبوغ ادبی او (از میان قدمای ریش و سبیل‌دار، تا هواداران افراطی نوگرایی از تندرکیا تا هوشنگ ایرانی) طبق آنچه در تاریخ ادبیات آمده روشن است. صحبت از علی اسفندیاری فرزند یوش از قرای ناحیه نور واقع در استان مازندران است؛ که دهاتی است در میانه کوه و رودخانه با هوایی سرد در زمستان و معتدل در تابستان؛ کسی که توانست به واسطه تقریرهایش در ادبیات (نقد و نظر، داستان و شعر) شهرتی به هم بزند و به دلیل نوگرایی در شعر با نام نیما یوشیج معروف به پدر شعر نو فارسی شود. جلال آل‌احمد در شرح خاطراتش از نیما به واسطه همسایگی و نزدیکی با او، تفسیر جالبی از دلیل درگذشت وی طرح کرده که در این مجال مختصر یادآوری آن به سبب تعمیمی که به شرایط سراسر زندگی شخصی او می‌تواند پیدا کند، خالی از فایده نیست. آل‌احمد دلیل مرگ نیما در ۱۶دی ۱۳۳۹ را این‌طور شرح می‌دهد: «برای اولین بار در عمرش جز در عالم شاعری، یک کار غیرعادی کرد، یعنی زمستان به یوش رفت و همین یکی، کارش را ساخت.»نیما جزو معدود شاعران زمان خود بوده که اگر تلاش «دکتر معین» و «سیروس طاهباز» و دغدغه‌های «عالیه خانم» (همسر نیما) پس از مرگش نبود، هرگز آثار، اشعار و نوشته‌ها و نامه‌هایش به شکل امروز انتشار نمی‌یافت. هرچه بود توجه شاعر یوش به طرز طبیعی زبان، تلاش نوآوران پیش از او را کامل کرد و شعر فارسی راهی بدیع برای متحول کردن فرم و محتوا، همچنین فراتر رفتن از اصول و قواعد قدیم پیدا کرد. نظر نیما در مورد هنر شاعری و هنرمند طی سال‌های پس از مرگش به واسطه نقادی‌ها و تفسیرهای پیروان مطلعی مانند «مهدی اخوان‌ثالث» زوایای نوآورانه را آشکار کرده، که محل تاثیرهای فراوانی در روحیه و روش هنری جوانان نسل‌های بعد شد. می‌توان ادعا کرد هیچ نوآوری به اندازه نیما نتوانسته بر ذهن و آثار هنرمندان پس از خود طی چند دهه با هر روش و سبک و سلیقه‌ای تاثیر بگذارد.

برداشت آخر

خاطرات ناگفته «ایرج حقیقی» از برج آزادی

«اوس‌اکبر» مُرد تا «برج» زنده بماند

فاطمه علی اصغر

«اوس‌اکبر جونش را روی اولین سنگ ردیف اول ضلع جنوب شرقی برج گذاشت. جونش را روی نماد سرزمینی گذاشت که مردمانش سال‌ها با آن زندگی کرده و حوادث مهم تاریخشان را در کنار آن رقم زده‌اند.» ایرج حقیقی، مسوول پروژه برج آزادی وقتی در کنار یادمان نم‌کشیده و رطوبت زده می‌ایستد، گذشته‌های دور یادش می‌آید: «سنگ سنگین را یک تنه روی دوشش می‌گذارد. سنگ یکباره برمی‌گردد. در لحظه کمرش می‌شکند. اوس‌اکبر می‌میرد.»

حالا ۴۰سال از آن روزها می‌گذرد. مسوول پروژه هنوز اوس‌اکبر را جلوی چشمش حی و حاضر می‌بیند: «اوس‌اکبر می‌خندد. به طرف سنگ سخت گرانیتی می‌رود. کمرش را می‌چسباند به سنگ. دو دستش را قفل می‌کند دور سنگ و سنگ او را می‌برد به دنیایی دیگر.»

«حقیقی» هرگز فکر نمی‌کرد، برجی که نخستین قربانی‌اش زبان‌زدترین سنگ‌تراشان ایران زمین بود، شش‌سال پیش به بهانه بهسازی، میزبان بلدوزرهای شهرداری شود. بلدوزرهایی که سنگ‌های قطورش را تکه‌تکه کردند و اوس‌اکبر را جا گذاشتند. جای آنها سنگ‌های سه‌سانتی گذاشتند. سنگ‌هایی که خیلی زود ترک خورد و آب از محوطه برج به پیکرش نفوذ کرد و روزنامه‌ها تیتر زدند: «برج آزادی ترک خورد. برج آزادی فرو نشست. برج آزادی به گریه افتاد.»

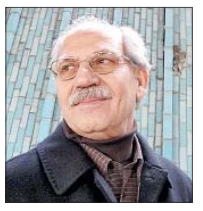

«طرح برج آزادی برنده شد. سکه ساختن آن به نام ما افتاد. همه جوان بودیم. کار میسر نمی‌شد، مگر با حضور برجسته‌ترین مهندسان ایران. مهندس کمره‌ای، محتشمی، ساسان، اسماعیل شفاهی، کتیرایی، مهندس ناظر هم فرهمند جهان‌پور و... و بسیاری مهندسان و سنگ‌تراشان بنام دیگر ایران. و کارگرهایی که با ما همراه بودند و در یک پریود زمانی به ۴۰۰، ۵۰۰ نفر می‌رسیدند.»

حقیقی، از پله‌های برج بالا می‌رود: «آن زمان میدان آزادی، بیابان بود. حتی یک جاده نداشت. وقتی خواستیم، طرح برج آزادی را اجرا کنیم پیمانکاری آمد و شکل بیضی محوطه برج را برای ما در آورد!»

در آن زمان حقیقی ۲۹ ساله‌بود. ۹۱۵ شبانه‌روز کار نفسگیر در برج انجام می‌شد: «من تنها کسی بودم که سه شیفت کاری فعالیت می‌کردم. حراست، حفاظت و تعویض مسوول بخش‌ها همه با من بود. شب‌هایی بود که حتی یکی دو ساعت بیشتر روی میز کارگاه نمی‌خوابیدم. آن روزها وقت نمی‌کردم حتی به خودم برسم و موهایم را کوتاه کنم. همه همین حال و روز را داشتند.»

حالا به سنگ‌های روی دیوارها که نگاه می‌کند، باورش سخت است دوباره بشود، چنین طرحی را درانداخت، چون دیگر آن سنگ‌ها و حتی آن معدن سنگ در جوشقان هم وجود ندارد: «یادم می‌آید، معدن سنگی که آن زمان سنگ برج را تامین می‌کرد، به مشکل برخورد. مدتی سنگ برای کارکردن نداشتیم. اما آنقدر صبر کردیم که جبهه معدن با تلاش بی‌وقفه معدن‌کاران باز شد. نه! این سنگ‌ها دیگر امکان تامینش وجود ندارد.»

حالا حقیقی وقتی در تالار رودکی برج آزادی قدم می‌زند، به کابل‌های روکار و لامپ‌های نامناسب با پرستیژ این برج بین‌المللی نگاه می‌کند، یاد کارگری می‌افتد که در شرایط سخت آن روز، در حالی که داشت سرپیچ یکی از لامپ‌ها را می‌بست، برق گرفتش و جادرجا خشک شد.

چراغی که با آن خون‌دل روشن می‌شد، حالا به سرسری‌ترین شکل ممکن بسته می‌شود. برج بر پای خود مرگ‌های بسیاری را با چشمان فیروزه‌ای‌اش دیده، تا نامش شده، آزادی. قنبر رحیمی، مرد دیگری است که هرگز از ذهن پدر برج آزادی نمی‌رود: «قنبر رحیمی، سنگ کار برج آزادی بود. مردی که آن زمان به سلطان سنگ ایران معروف بود. غفار داورپناه هم هماهنگی کار سنگ برج را به‌عهده داشت. او خودش تنها آن زمان ۵۰کارگر داشت. قواره کردن و آماده کردن سنگ‌ها با او بود. او ستاره سنگ‌تراشان بود، استادی خوش‌چهره و حجاری بنام که خودش می‌گفت در سن ۱۸سالگی، نی‌لبک‌های کاخ مرمر را تراشیده است. در دست او سنگ و تیشه مثل کار با موم بود.» رفته‌های این برج ایستاده کم نیستند، «همین اواخر او مرد. من بالای سرش بودم، به چشمانش نگاه می‌کردم. دست مرا گرفته بود. آنچنان که سنگ‌ها را در دست می‌گرفت. در زمان ساخت برج آزادی، کارفرما و کارگر مطرح نبود، همه ما برادر بودیم. او به چشمانم نگاه می‌کرد، انگار که داشت خاطرات آن روزها را مرور می‌کرد و از بین ما رفت...»

«برج آزادی، برج آزادی شد. برجی که باید زنده بماند. تا ایرانی هست و تا ایمان مردم ایران به آزادی است.» تاب آوردن حقیقی روی سنگ‌های ترک خورده محوطه آزادی سخت است. سنگ‌هایی که با خون‌دل از راه دور برای برج آورده بودند و حالا نه از جوشقان خبری است و نه از مرمر جوشقانی‌اش. سنگ‌های اوس‌اکبر را از بین برده بودند و حالا برج باید منتظر باشد، منتظر تا در میان انکار و اصرار مسوولان، ثابت کند که هنوز سر پاست اما اگر زخم‌هایش مرهمی داشته باشد.

افشاگری

اجبار در اعطای نوبل ادبیات به «جان اشتاین‌بک»

آکادمی نوبل پس از ۵۰ سال افشا کرد که اعطای نوبل ادبیات به جان «اشتاین‌بک» در سال ۱۹۶۲ از روی اجبار بوده است. اشتاین‌بک در آن سال با نویسندگانی همچون «گریوز»، «دورل»، «ژان آنوی» نمایشنامه‌نویس فرانسوی و «کارن بلیکسن» نویسنده دانمارکی رقابت می کرد. به گزارش گاردین، در آن زمان، آکادمی نوبل علت اعطای این جایزه به نویسنده آثاری چون «خوشه‌های خشم» یعنی جان اشتاین‌بک را نوشته‌های واقع‌گرایانه، تلفیق آنها با طنز و نگاه دقیق وی به اجتماع اعلام کرد این در حالی است که بر اساس نوشته «هنری اولسن» یکی از اعضای آکادمی نوبل، در آن سال هیچ کاندیدای مشخصی برای دریافت نوبل ادبیات وجود نداشت و کمیته نوبل در یک موقعیت ناخوشایند اقدام به اعطای آن به جان اشتاین‌بک کرد. اعضای آکادمی نوبل بر این باور بودند که گریوز در درجه اول یک شاعر است نه یک نویسنده، «دورل» و «آنوی» نیز شایستگی دریافت جایزه را ندارند و «بلیکسن» نیز در همان سال فوت کرد.

فیروزه مظفری
firoozeh.mozaffari@gmail.com

کارتون خواب

نگاه سبز

ضرورت تشکیل صندوق حامی طبیعت ایران

محمّد درویش
Darvish100@gmail.com

● هرچند حفظ پایداری بوم‌شناختی (اکولوژیک) سرزمین، در هر مملکتی در شمار وظایف و مسوولیت‌های حاکمیتی تلقی می‌شود اما کمتر حکومت یا دولتی را می‌توان در جهان آزاد امروز یافت که بدون جلب مشارکت گروه‌ها و طیف‌های متنوع و متکثر موجود در جامعه توانسته باشد زیستی پایدار و باکیفیت همراه با امنیت روانی و غذایی درخور برای همه زیستمندان ساکن در قلمرو سیاسی‌اش به ارمغان آورد.

به دیگر سخن، به نظر می‌رسد در جهان مدرن امروز، جایگاه و اعتبار محیط زیست بیشتر از آنکه بر روی دوش دولت‌ها و حکومت‌ها به پیش رفته و نهادینه شود از تلاش آدم‌ها و ملت‌هاست که توانسته اعتبار کسب کند و گلایه‌هایش حتی به صحن عالی‌ترین مذاکرات نمایندگان مردم در پارلمان یا مجالس قانونگذاری هم برسد.

بنا بر این، اگر می‌خواهیم در ایران عزیزمان هم، شاهد شکوفایی یک نهضت محیط زیستی قدرتمند باشیم؛ اگر خواهان به کارگیری مدیرانی کارآمدتر، متخصص‌تر، شجاع‌تر و عاشق‌تر در مشاغل و مسوولیت‌های مرتبط با منابع طبیعی و محیط زیست هستیم؛ اگر داشتن یک رسانه قدرتمند و خالص محیط زیستی را حق خود می‌دانیم؛اگر دوست داریم تا هیچ نماینده‌ای از ما به صحن بهارستان یا ساختمان پاستور راه نیابد، مگر آنکه بخشی پررنگ از برنامه‌ها و شعارهای انتخاباتی اش در حول محور محیط زیست باشد؛ اگر دوست نداریم تا پرندگان مهاجر در تالاب‌های وطن بی‌غذا بمانند؛ اگر تاب شنیدن خبر خودکشی کل‌ها و بزها از بی‌غذایی و سرمای شدید در کوهستان‌ها را نداریم... و اگر دل‌مان می‌گیرد، وقتی می‌شنویم یک محیط‌بان یا یک جنگل‌بان به دلیل عدم استطاعت مالی، مجبور است سال‌های ارزشمند جوانی‌اش را بابت ناتوانی در پرداخت دیه جراحت عضو به شکارچیان و متجاوزان به محدوده‌های چهارگانه، در زندان سپری کند؛ باید همتی کرده، دستی بجنبانیم و بکوشیم تا برای تحقق آرمان‌های بلند خویش، گرانیگاهی اقتصادی و درخور بیافرینیم. صندوقی که بی‌منت، بتواند آنجا که لازم است، سخاوتمندانه و با سرعت به پشتیبانی و دلگرمی مردم سرزمینش، برای کاهش آلام طبیعت و سلحشورانش گام بردارد. چنین است که پس از تجربه موفق سال گذشته در جلب همراهی و حمایت کم‌سابقه مردم در داخل و خارج از کشور برای تامین بخشی از دیه باقر زارع، همیار محیط‌بان در استان هرمزگان و اشاره و تشویق برخی از هموطنان عزیزم برای پیگیری چنین ظرفیتی و تحقق عینی آن، ضرورت دارد تا نخستین و در عین حال، استوارترین گام‌ها را برای آغاز به کار صندوق حامی طبیعت ایران به سرعت برداریم. صندوقی که هر چه شمار اعضایی که به آن داوطلبانه کمک می‌کنند (با رقم‌هایی ولو بسیار ناچیز) بیشتر باشد، سرمایه اجتماعی نهفته در آن به عنوان پشتوانه‌ای ارزشمند برای اعتلای محیط زیست ایران رساتر خود را نشان می‌دهد. امید که با مشورت، تعامل و هم‌افزایی دوستان و هموطنان عزیزم، هر چه زودتر بتوانیم، رونمایی از سبزترین صندوق اقتصادی/محیط زیستی ایران را جشن بگیریم و گامی عملی در راستای تضمین حرکت اجتماعی مردم، یعنی تبلور آموزه نهفته در اصل ۵۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برداریم.

عکاس‌خانه

نون چارکی سه عباسی، پنیر سیری دو عباسی

عکاس: گوهر دشتی

متولد ۱۳۵۹، اهواز. دارای فوق لیسانس عکاسی از دانشگاه هنر تهران ۱۳۸۴ و لیسانس عکاسی دانشگاه هنر تهران، ۱۳۸۲. «آتشفشان» عنوان جدیدترین نمایشگاه عکس‌های «گوهر دشتی» است که تا بیستم دی‌ماه جاری در گالری «راه ابریشم» در معرض دید علاقه‌مندان است.«مهران مهاجر» در بخشی از مقدمه این مجموعه نوشته است:«آتشفشان گوهر دشتی دیدنی است. چون در روزگاری که همه به شکلی و به گونه‌ای انتظار فاجعه را می‌کشند- گروهی به آخر زمان می‌اندیشند و گروهی هم در مکان زیست خود ویرانی را جست‌وجو می‌کنند و گروهی دیگر هم گویا بی‌رودربایستی در سر سودای خلق فاجعه را دارند- دست‌کم در سطح از فاجعه سخن نمی‌گوید.» از نمایشگاه‌های آینده گوهر دشتی می‌توان به نمایشگاهی که به مناسبت دهمین سالگرد افتتاحیه موزه «موری» در شهر توکیو برگزار خواهد شد اشاره کرد. در این نمایشگاه که ۲۵ آوریل ۲۰۱۳ در توکیو افتتاح خواهد شد، آثار گوهر دشتی در کنار هنرمندانی همچون نان گلدین، باربارا کروگر، فرانسیس پیکابیا، جف کونز، دمین هرست، رنه ماگریت، ترسی امین، دیوید هاکنی، فریدا کالو و... به نمایش در خواهد آمد.

اثری از آثار نمایشگاه آتشفشان

از هر نظر بی‌ضرر

بعد از اکران موفق «منوچهر خودرو می‌سازد» به‌زودی در سینماهای تهران و شهرستان‌ها

«منوچهر» هواپیمای بزرگ می‌سازد

پوریا عالمی

● امروز نوک پراید (پیکان سابق) را روی خودروسازی، هواپیماسازی و در کل انبوه‌سازی و بزرگ‌سازی، می گیریم، البته با این وسایل خطرناک کسی را زیر نمی‌گیریم و یادداشت صنعتی می‌نویسیم تا بار علمی ستون را بالا ببریم.

از پیکان به هواپیما

«منوچهر منطقی» در ذهن بیشتر ایرانیان اگر پدر خودروسازی نباشد پدر پیکان هم نیست اما کسی است که پدر پیکان را درآورد.

وی در خودروسازی ایران‌خودرو ،کارنامه رنگینی داشت برای همین هر کاری می‌کردند کارنامه‌اش را بزنند زیر بغلش و او را به خانه بفرستند زیر بار نرفت که نرفت. تا اینکه گفتند منوچهر جان بیا و بی‌خیال خودروسازی شو و برو هواپیما بساز. این‌طوری شد که منطقی اگرچه غیرمنطقی مدیرعامل سازمان صنایع هوایی شد و به جای به زمین زدن خودروسازی تصمیم گرفت هواپیما هوا کند.

خودروی اول و آخر

سایپا و ایران‌خودرو دو خودروسوارکن (خودرو مونتاژکن سابق) سال‌هاست برای تولید خودروهای رویال و خیالی با هم رقابت دارند که تلاش آنها باعث شده خودروسواران خیال‌شان راحت نباشد و هر وقت سوار پیکان و پراید می‌شوند از خانواده حلالیت بطلبند.

دیگر تعریف از منوچهر منطقی و پیکان بس است. ممکن است خیال کنید غول‌های خودروسوارکنی (خودرو مونتاژکنی سابق) دم ما را دیده‌اند و سبیل ما را چرب کرده‌اند. پس تا شائبه ایجاد نشده، برویم سر اصل مطلب.

بزرگ‌سازی

منوچهر منطقی بعد از مدت‌ها اظهارنظر نکردگی اظهارنظر کرد: «خط تولید هواپیمای بزرگ مسافربری تا دو سال آینده در کشور راه‌اندازی خواهد شد.»

هزاران سال است نه تنها برای ما که برای فلاسفه، بتونه‌کاران و صنف بزازان سوال است چرا ما دوست داریم یا کاری نکنیم یا بزرگش را بکنیم. آیا اصولا مدیران ایرانی نقش ذره‌بین را دارند و دوست دارند همه چیز را بزرگ کنند؟ آیا مدیران ما بزرگ‌سازان هستند؟ آیا تا کاری را بزرگ نکنند خیالشان راحت نمی‌شود؟ آیا کار دوست دارند؟ بزرگش را بیشتر؟ (ما نمی‌دانیم).

دیالوگ

: آقای مدیر - چرا کار نمی‌کنی؟

- من دوست دارم توی هر سمتی که هستم کار بزرگ کنم. الان کار بزرگ ندارم.

پیکان هوا

البته امیدواریم با تجربه‌ای که منطقی در ایران‌خودرو به دست آورده و بعد از تولید پیکان‌وانت، پیکان‌استیشن و پیکان جوانان بتوانیم تا دو سال دیگر در صنعت هواپیماسازی محصولاتی اینچنین تولید کنیم تا چشم هواپیماسازان جهان در بیاید:

هواپیماوانت،هواپیمااستیشن،هواپیماجوانان.

البته اگر دیدید هواپیماهای تولیدی به پیکان رفته است تعجب نکنید. (خب جان به جانش کنی پیکان که به هواپیما نمی‌رود).

شعار منطقی

البته قرار بود «هر ایرانی یک پیکان داشته باشد»، اما نشد که بشود. امیدواریم منطقی باشد و از دو سال دیگر هر ایرانی یک هواپیمای (بزرگ) داشته باشد.

مخبر الدوله

«یک ضیافت خصوصی» با «احمدرضا احمدی»

● **ایسنا:** کتاب گفت‌وگوهای «احمدرضا احمدی» تدوین شد. رسول رخشا با اعلام این خبر گفت: کتاب «یک ضیافت خصوصی» دربرگیرنده گزیده گفت‌وگوهای انجام‌شده با احمدرضا احمدی از سال‌های دهه ۵۰ تا این سال‌های اخیر است که به تازگی از سوی نشر قطره مجوز نشر گرفته است و انتظار می‌رود در یکی دو ماه آینده چاپ و توزیع شود. او در توضیحی عنوان کرد: در آغاز، مجموعه گفت‌وگوهای انجام‌شده با این شاعر از دهه ۴۰ تاکنون قریب ۱۰۰۰ صفحه شد. از میان این گفت‌وگوها، جذاب‌ترها و موثرترها انتخاب شده است. همچنین تلاش بر این بوده است گفت‌وگوهایی گزینش و ارایه شود که مطالب خواندنی موثری درباره احمدرضا احمدی و دیدگاه‌هایش درباره شعر و ادبیات، زندگی‌اش و دیگر مقوله‌ها به مخاطب بدهد. رخشا افزود: معمول است که در تدوین این دست کتاب‌ها و گفت‌وگوها گردآورنده سعی می کند آرشیوی از آنچه را که بوده است، یکجا در دسترس قرار دهد و بس؛ در حالی که من به این بسنده نکردم و با حذف موارد تکراری سعی کردم مطالب ارزشمند و مهم‌تر را انتخاب کنم و در اختیار مخاطب قرار دهم.